

# حکایات اخلاقی

شعبانعلی لامعی

سرشناسه : لامعی، شعبانعلی، ۱۳۲۳ -  
عنوان و نام پدیدآور : حکایات اخلاقی/شعبانعلی لامعی.

مشخصات نشر : تهران : رامند ، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۶۳ص.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۶۷-۹۷-۲

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : داستان‌های اخلاقی

موضوع : Ethical fiction\*

موضوع : داستان‌های مذهبی

موضوع : Religious fiction

رده بندی کنگره : ۱۳۹۶ ح۷۶ ج۲/۵۱۴۹۷ BP

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸

شماره کتابشناسی ملی : ۴۶۶۸۳۱۴

شناسنامه

نام کتاب : حکایات اخلاقی

مولف : شعبانعلی لامعی

ناشر : رامند

چاپ : پُرمان

شمارگان : ۱۰۰۰

قیمت : ۵۰۰۰۰ ریال

نوبت چاپ : اول ۱۳۹۶

تلفن پخش : ۰۹۱۹۲۰۱۴۹۵۹

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۸۵۷-۹۷-۲

## فهرست

|    |                                        |
|----|----------------------------------------|
| ۶  | مقدمه                                  |
| ۱۰ | کیسه خرجی زوار                         |
| ۱۴ | اینجا انحصار ورثه سرشان نمی شود        |
| ۱۶ | چه کسانی از ترس و وحشت قیامت در امانند |
| ۱۸ | حرم بن خانه ای در بهشت                 |
| ۲۰ | کرامت دیوات در عالم برزخ               |
| ۲۰ | ایمنی از تخیل جان کنندن                |
| ۲۱ | هفت سال زندانی به خاطر امید به غیر خدا |
| ۲۳ | با او همنشینی مکن                      |
| ۲۴ | جواب گرفتن دو تن از اولیای             |
| ۲۴ | برکت صلوات                             |
| ۲۵ | طوفان نوح از این مسجد آغاز شد          |
| ۲۷ | آیه الکرسی برای شاهد گرفتن فرشتگان     |
| ۲۷ | سلام اصحاب کهف                         |
| ۳۳ | مژده بهشت                              |
| ۳۳ | سید هاشم خطاب                          |
| ۳۵ | آیه الکرسی برای حاجات اصلی             |

- سؤال از چهار چیز ..... ۳۶
- از کودکان بیاموزیم ..... ۳۸
- عبرت گیری ..... ۳۸
- داستان عبرت انگیز ..... ۳۹
- عدالت ، قیق خداوند ..... ۴۲
- بصیری دارد شیخ بهائی ..... ۴۳
- قاضی دغ ..... ۴۴
- بخشش گناهان به اندزه ، بگ بیابان ..... ۴۶
- انهدام گناهان ..... ۴۶
- چرا قیام نمی کنی ..... ۴۷
- در سختی ها به خدا ، توجه ، توکل و توکل نمایند ..... ۵۰
- میزان صلوات در قیامت ..... ۵۰
- دو حدیث شریف ..... ۵۱
- نور در قبر ..... ۵۲
- پنج چیز حافظه انسان را تقویت می کند ..... ۵۳
- پاداش انفاق یک لقمه نان ..... ۵۳
- نتیجه سخن خوب ..... ۵۴
- حضرت موسی علیه السلام و دلسوزی نسبت به حیوانات ..... ۵۵

## مقدمه

در قرآن کریم مرگ صد ساله عزیر و سپس زنده شدن او بطور خلاصه در یک آیه شریفه (سوره مبارکه بقره آیه ۲۹۵) آمده است که بسیار شگفت انگیز است. نظر شما را به شرح آن که در روایات آمده است جلب می کنیم. پدر و مادر عزیر در منطقه بیت المقدس زندگی می کردند. خداوند دو پسر دوقلو به آنها داد. یکی را بنام عزیر و دیگری را نام عزیر گذاشتند. هر دو با هم بزرگ شدند تا به سن سی سالگی رسیدند. عزیر از راج کرده بود و همسرش حامله بود که فرزندش بعد از مسافرت او به دنیا آمد. عزیر علیه السلام که در این ایام که سی سال از عمرش گذشته بود به قصد سفر از خانه بیرون آمد و با اهل خانه و بستگانش خدا حافظی کرد. سوا بر الاغ شد اندکی مواد غذایی (انجیر و آب و میوه...) همراه خود برداشت تا در سفر از آن بهره گیرد. عزیر از پیامبران بین اسرائیل بود. همپایان به سفر خود ادامه داد تا به یک آبادی رسید. دید آن آبادی به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده است و اجساد و استخوان های پراکنده ساکنان آن به چشم می خورد. هنگامی که این منظره وحشت را دید به فکر معاد و زنده شدن مردگان افتاد و گفت: خداوند چگونه این مردگان را زنده می کند؟ او در این فکر بود که ناگهان خداوند جان او را گرفت. و صد سال جزء مردگان بود. پس از صد سال خداوند او را زنده کرد. فرشته ای از طرف خدا از او سؤال کرد چقدر در این بیابان خوابیده

ای ، او که خیال می کرد مقدار کمی در آنجا استراحت کرده در جواب گفت : یک روز یا کمتر . فرشته از جانب خداوند به او گفت : بلکه صد سال در اینجا بوده ای . اکنون به غذا و آشامیدنی خود بنگر که چگونه بفرمان خدا در طول این مدت هیچگونه آسیبی ندیده و سالم مانده . ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگت گذشته به ارمع . واری خود نگاه کن و ببین از ه متلاشی و پراکنده شده و مرگ ، اعضاء آن را از ه جدا نموده است . بنگر و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم . عزیر وقتی این منظره (زنده شدن آن را دید) گفت : می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست . یعنی اکنون آرامش خاطر یافته ام و مسئله معاد از نظر من شکل حسی به خود گرفته و ملموس تر شده . بازگشت عزیر به خانه خود : عزیر سوار بر مرغ خود شد و به سمت خانه اش حرکت کرد در مسیر راه می دید همه چیز عوض شده و تغییر کرده است . وقتی به زادگاه خود رسید ، دید خانه پدری او تغییر نموده اند . به اطراف خود دقت کرد تا مسیر خانه خود را یافت ، تا نزدیک منزل خود آمد . در آنجا پیرزنی لاغر اندام و کمر خمیده و نایبانی را دید ، از اول سؤال کرد . آیا منزل عزیر همین است ؟ پیرزن گفت : آری همین است ، وی به دنبال این سخن گریه کرد و گفت دهها سال است که عزیر مفقود شده و مردم او را فراموش کرده اند چطور تو نام عزیر را به زبان آوردی ؟ عزیر گفت : من خودم عزیر هستم ،

خداوند صدسال مرا از این دنیا برد و جزء مردگان نمود و اینک بار دیگر مرا زنده کرده است . پیرزن ، که مادر عزیز بود ، با شنیدن این صحبت ها پریشان شد . سخن او را انکار کرد و گفت صدسال است که عزیز گم شده است اگر تو عزیز من هستی (او مردی صالح و مستجاب الدعوه بود) دعا کن تا من بینا گردم و ضعف پیری از من دور شود. عزیز دعا کرد ، پیرزن بینا شد و سلامت خود را باز یافت و با چشم تنه بین خود پسرش را شناخت دست و پای پسرش را بوسید و سپر او را نزد بنی اسرائیل برد و ماجرا را به فرزندان و نوه های عزیز خبر داد آنها به دیدار عزیز شناختند . عزیز با همان قیافه ای که رفته بود باهم قیافه ای که نشان دهنده یک مرد سی ساله بود) بازگشت . همه به دیدار او آمدند ، با او خودشان پیر و سالخورده شده بودند . پسر عزیز گفت : پدرم نشانهای پیری را نداشته است و با این علامت شناخته می شد . بنی اسرائیل پیمانهش را کنار زدند و همان نشانه را یافتند . در عین حال برای اینکه اطاعتشان بیشتر گردد، بزرگ بنی اسرائیل به عزیز گفت . ما شنیدیم هنگامی که بخت النصر بیت المقدس را ویران کرد . کتاب تورات را سوزانیده و به عدد نفر انگشت شمار حافظ تورات بودند که یکی از آنها عزیز بود . اگر نه همان عزیز هستی تورات را از حفظ بخوان ؟ عزیز کتاب تورات را بدوم کم و کاست از حفظ خواند . آنگاه او را تصدیق کردند و به او تبریک گفتند . و با او پیمان وفاداری به دین خدا بستند.

شخصی از حضرت علی علیه السلام سئوال کرد . آیا پسری بزرگتر از پدرش سراغ داری؟ حضرت فرمود : او پسر عزیز است که از پدرش بزرگتر بود و در دنیا بیشتر عمر کرد .

راهب مسیحی از امام محمد باقر علیه السلام پرسید : آن کدام دو برادر بودند که دو قلو به دنیا آمدند و هر دو در یک ساعت مردند ولی یکم ر آنها صد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال حضرت امام محمد باقر علیه السلام پاسخ فرمودند : آن دو برادر عزیز و غرره بودند که هر دو از یک مادر دو قلو به دنیا آمدند . در سی سالگی عزیز از آنها جدا شد و بعد سال به مردگان پیوست و سپس زنده شد و نزد خاندانش آمد و بیست سال دین را با برادرش زندگی کرد و سپس با هم مردند . در نتیجه عزیز پنجاه سال و غرره صد و پنجاه سال عمر نمود